

سه تفنگدار

جلد اول

الکساندر دوما

ترجمہ

محمد طاہر میرزا اسکندری طاب ثراہ



انتشارات ہرمس

فهرست

جلد اول

نارده	بادداشت ناشر
سرده	برونده سه تفنگدار
۱	فصل اول در سه قسم هدیه ار مسو « دارتس بان » پدر
۲۳	فصل دوم اناق انتظار مسو ترویل
۳۹	فصل سوم شرفات حضور
۵۴	فصل چهارم دوس آتور بد شمسیر پورتور، و دسمال آرامی
۶۶	فصل پنجم تفنگداران ساهی و قراولان کاردینال
۸۱	فصل ششم اعلیحضرت بادشاه فراسه لویی سردهم
۱۰۶	فصل هفتم وضع داخلی تفنگداران
۱۱۶	فصل هشتم معارله حقیه در سرای سلطنتی
۱۲۷	فصل نهم دارین بان چه حال کرد
۱۳۸	فصل دهم نله موس گیری در فرن هفدهم
۱۵۲	فصل یازدهم بوطنه شکل می گرد
۱۷۳	فصل دوازدهم رورر ویلرس دوک دو بوکسکام
۱۸۵	فصل سزدهم مسو بوناسو
۱۹۵	فصل چهاردهم آن سحص محهول سهر مویک
۲۰۸	فصل پانزدهم ارباب سف و ارباب فلم
۲۱۹	فصل شانزدهم « مسو سکیر » مهردار
۲۳۳	فصل هفدهم سار و سامان خانه بوناسو
۲۵	فصل هیجدهم رفیق و سوهر
۲۵۹	فصل نوزدهم بشفه جنگ
۲۷	فصل بیستم سفر
۲۸۸	فصل بیست و یکم کتس دو ویتتر

۶۹۴	فصل سحاه و چهارم سومس رور اسیری	۳	فصل بیست و دوم رقص «دلارلرون»
۷۴	فصل سحاه و سجم چهارم رور اسیری	۳۱	فصل بیست و سوم وعده گاه
۷۱۳	فصل سحاه و سسم پنجم رور اسیری	۳۲۳	فصل بیست و چهارم کوشک
۷۲۴	فصل سحاه و هفتم تدبری عرب	۳۳۵	فصل بیست و سجم معشوقه پوربور
۷۳۱	فصل سحاه و هشم فرار	۳۵۷	فصل بیست و ششم در مسایل علمه که آرامی مطرح کرده بود
۷۴۳	فصل سحاه و بهم در آنچه که در بیست و سوم ماه اوب	۳۷۶	فصل بیست و هفتم رن آتور
۷۵۵	فصل شصم در فراسه	۳۹۹	فصل بیست و هشتم نارگشت
۷۶۲	فصل سصت و نکم در کاملت در نتون	۴۱۵	فصل بیست و بهم صد تدارک
۷۷۷	فصل سصت و دوم دو نوع ار سلطان	۴۲۶	فصل سی ام ملادی
۷۸۴	فصل سصت و سوم یک فطره آب	۴۳۶	فصل سی و یکم انگریها و فراسهها
۷۹۷	فصل شصت و چهارم شخصی صاحب بالانوس سرح	۴۴۶	فصل سی و دوم بهاری در خانه وکیل دعاوی
۸۳	فصل شصت و پنجم محازات و نارخواست	۴۵۷	فصل سی و سوم حاتم و کسر
۸۱۳	فصل سصت و سسم محازات	۴۷	فصل سی و چهارم چگونه ندارک آرامی و بورتور معامله شد
۸۱۹	فصل سصت و هفتم یک مامور کاردنال	۴۸۲	فصل سی و پنجم ست گرنه سمور می نماید
	حلد دوم	۴۹۳	فصل سی و ششم حنال انقام
	بیست سال بعد	۵۲	فصل سی و هفتم سر میلادی
۸۳۵	فصل اول طیف ریشلو کاردنال	۵۱۱	فصل سی و هشتم چگونه آتور بدون اسکه بر خود رحمی
۸۴۵	فصل دوم گست و دوران در سب	۵۲۳	فصل سی و بهم دیدار
۸۵۴	فصل سوم دو نفر دسمن قدیم	۵۳۵	فصل چهلم کاردنال
۸۶۹	فصل چهارم آن دوتریس چهل و سس سال دارد	۵۴۸	فصل چهلم و نکم محاصره روسل
۸۸	فصل پنجم گاسکونی و ایالیایی	۵۶۵	فصل چهلم و دوم سرات آبرو
۸۸۷	فصل ششم دارسیان چهل سال دارد	۵۷۶	فصل چهلم و سوم مهمانخانه نرح سرح کنوبران
۸۹۳	فصل هفتم دارسیان پرسان خاطر بود که	۵۸۶	فصل چهلم و چهارم در فایده لوله بخاری
۹۲	فصل هشتم چگونه اثر محلفی که صف پیستولی	۵۹۶	فصل چهلم و سجم گفنگوی رن و شوی
۹۱	فصل بهم چگونه دارتسیان آرامی را در دور	۶۳	فصل چهلم و ششم ناسنون سب رروس
۹۱۹	فصل دهم آنه درنلای	۶۱۲	فصل چهلم و هفتم مساورة تمسگداران
۹۲۸	فصل نازدهم دو سخص مرمور	۶۳۶	فصل چهلم و هشتم امورات متعلقه به کار یک اهل ست
۹۳۹	فصل دوازدهم مسیو بوربور دو والون دو براسو دو پیرفوند	۶۴۷	فصل چهلم و بهم حکم سربوسب قضا و قدر
۹۴۵	فصل سزدهم چگونه دارسیان دید که دولت و اصال	۶۵۷	فصل سحاهم صحبت ماهه حواهر و برادر
۹۵۵	فصل چهاردهم چگونه معلوم شد که اگر پورتور	۶۶۶	فصل سحاه و یکم صاحب مصب
۹۶۲	فصل شانزدهم دو سر ملانکه	۶۷۷	فصل سحاه و دوم نحس رور اسیری
۹۷۱	فصل شانزدهم قصر برارلون	۶۸۵	فصل سحاه و سوم دومس رور اسیری

فصل هفدهم در علم آتور از بحث از حقوق عمل	۹۸۱
فصل هجدهم مسو دو بوفورت	۹۹۲
فصل نوزدهم در اسکله مسیو بوفورت در سطح	۱
فصل بیستم کریمود داخل خدمت شده	۱۰۱
فصل بیست و یکم در میان بان شکرین چه بود؟	۱ ۲۳
فصل بیست و دوم یک سرگذشتی از ماری میشون	۱ ۳۴
فصل بیست و سوم آنه اسکارون	۱ ۴۹
فصل بیست و چهارم ست دوسس	۱ ۵۹
فصل بیست و پنجم یکی از چهل وسیله فرار مسو دو بوفورت	۱ ۶۷
فصل بیست و ششم دارتین یان نه موقع رسید	۱ ۷۸
فصل بیست و هفتم حاده بزرگ	۱ ۸۸
فصل بیست و هشتم تصادف و تلاقی	۱ ۹۶
فصل بیست و نهم شخص نکوکار بروسل	۱۱ ۵
فصل سی ام چهار نفر دوست قدیمی	۱۱۱۳
فصل سی و یکم پلاس روایال	۱۱۲۲
فصل سی و دوم کشتی رودخانه اوار	۱۱۲۸
فصل سی و سوم پیس جنگ	۱۱۳۶
فصل سی و چهارم راهب	۱۱۴۳
فصل سی و پنجم طلب آمررس	۱۱۵۴
فصل سی و ششم کریمود به سخن آمد	۱۱۵۹
فصل سی و هفتم یک رور قتل از جنگ	۱۱۶۶
فصل سی و هشتم صرف عداپی چون زمان سابق	۱۱۷۸
فصل سی و نهم نامه شارل اول	۱۱۸۷
فصل چهلم نامه کرومویل	۱۱۹۴
فصل چهل و نهم مارارین و مادام هریت	۱۲ ۰
فصل چهل و دوم چگونه مصیبت زدگان بعضی از اوقات	۱۲ ۶
فصل چهل و سوم عمو و برادرزاده	۱۲۱۵
فصل چهل و چهارم آتوت	۱۲۱۹
فصل چهل و پنجم ناری یک ملکه که محتاج به ناری سده	۱۲۲۹
فصل چهل و ششم در اسکله مدلل سده که	۱۲۴۱
فصل چهل و هفتم دعای شکرانه فیح لانس	۱۲۴۹
فصل چهل و هشتم گدای ست اساس	۱۲۶۷

فصل چهل و نهم برج ست ژاکه لانوشری	۱۲۸
فصل پنجاهم شورش و احتلال	۱۲۸۷
فصل پنجاه و یکم شورش و احتلال، بافرمانی و سرکشی شد	۱۲۹۵
فصل پنجاه و دوم مصیبت موحد یادآوری می شود	۱۳ ۹
فصل پنجاه و سوم ملاقات	۱۳۱۷
فصل پنجاه و چهارم فرار	۱۳۲۵
فصل پنجاه و پنجم کالسکه کواحتور	۱۳۳۸
فصل پنجاه و ششم چگونه دارتین یان و پورتور	۱۳۵۳
فصل پنجاه و هفتم حری از آتور و آرامی	۱۳۶۳
فصل پنجاه و هشتم اکوسی ها پیمان خود را شکستند و	۱۳۷۵
فصل پنجاه و نهم اسقام	۱۳۸۳
فصل شصتم اولیویر کرومویل	۱۳۹۱
فصل شصت و یکم اصل رادگان	۱۳۹۷
فصل شصت و دوم عیسی مسیح	۱۴ ۵
فصل شصت و سوم چگونه ثابت شده که	۱۴۱۳
فصل شصت و چهارم سلام بر سلطنتی در روال	۱۴۲۲
فصل شصت و پنجم دارتین یان تدبیری یافت	۱۴۳۲
فصل شصت و ششم ناری لانسکت	۱۴۴۵
فصل شصت و هفتم لندن	۱۴۵۲
فصل شصت و هشتم دعوی و حصومت	۱۴۵۹
فصل شصت و نهم بیت هال	۱۴۶۸
فصل هفتماد عمله حاب	۱۴۷۹
فصل هفتماد و یکم به خاطر ناسد	۱۴۸۷
فصل هفتاد و دوم شخص روبوشیده	۱۴۹۴
فصل هفتماد و سوم خانه کرومویل	۱۵ ۴
فصل هفتماد و چهارم گفتگو	۱۵۱۲
فصل هفتاد و پنجم کشتی اکلر	۱۵۲
فصل هفتماد و ششم شراب پورتو	۱۵۲۷
فصل هفتماد و هفتم حکم سربوشت	۱۵۳۵
فصل هفتماد و هشتم چگونه موسکتون بعد از آنکه	۱۵۴۳
فصل هفتماد و نهم مراجعت	۱۵۵۱
فصل هفتماد و سزرا	۱۵۵۸

فصل اول

در سه قسم هدیه از مسیو «دارتین یان» پدر

اولین دوشنبه از ماه آوریل سال ۱۶۲۶ عیسوی، قصهٔ موبک که مولد مصف افسانه لارور است، به قسمی در هیجان بود که گویا دشمنی بر وی تاحته جماعت سیاری از اهل بلد چون رنان را می‌دیدند که به طول کوچه‌ها می‌گیرند، و اطفال را می‌شیدند که در آستانهٔ مارل خود ایستاده و فریاد و زاری می‌کند، شتاب می‌کردند در پوشیدن رره و حوش و به تعحیل بیره و تنگ به دست گرفته و روانه می‌شدند به طرف مهمانخانه موسوم به فرانک موبیر که در پیشاپیش وی جمعیتی سیار گرد آمده و لحظه به لحظه ریادتر می‌شدند از عوعاییان و متحسسان

در آن زمان فرع بیحا و حوف نلاسب در میان مردم فراوان بود هیچ روری نمی‌گذشت که در شهری و بلدی در دفتر وقایع آن شهر واقعه‌ای از این قبیل ثبت نگردد و اعیان و امیران در میانهٔ خود همواره حسگ داشتند کاردیال با پادشاه و امرا براع داشت اسپایبول با همه، یعنی با امیران و کاردیال و پادشاه محادله می‌کرد بالاخره به علاوهٔ این مبارعات شخصی یا عمومی محفی یا آشکار، دردان و گدایان و مخالفین مذهب و ملارمان و چاکران بودند که با تمام دنیا حدال و براع داشتند اهل بلد دانماً مسلح و آمادهٔ حسگ بودند با دردان و چاکران و ملازمان اما عالناً طرف براع، امرا و مخالفین مذهب و گاهی بیر پادشاه بود، لکس اسداً در مقابل کاردیال و اسپایبول براعی نداشتند پس چون حالت و عادت بلد به دست آمد می‌گوییم اولین دوشنبه از ماه آوریل سال ۱۶۲۶ مسیحی، اهل بلد چون عوعایی

شیدند، و بیرق سرح و درد^۱ یا لاس مخصوص ملارمان ریشیلو صدراعظم را ندیدند، احساس شتری کرده به حالت مهمانخانه «فرانک موبی بر» دویدند و چون به آنجا می رسیدند هر کسی سب آشوب را می فهمید و آن چنین بود حوایی نه لارم است که بحست بیان صورت و هیئت او کیم و بعد به قصه پرداریم حکایت دون کیشوت را البته همه دیده و می داند، صورت و هیئت این حوای را تصور فرمایید به صورت دون کیشوت اما هیجده ساله، بی رره و جوش، بیم ته ای پشمین در بر، که رنگ بیلی قدیمی وی نه مرور ایام رنگ شیر و شراب گرفته، صورت دراز و گندمگون، استخوان صورت سرون آمده که در علم قیافه علامت مکر و حیل و قلاشی بود عضلات چانه سیار منسط شده علامت دیگری بود که این حوای از اهل گاسکون است، اگرچه کلاه مخصوص آنجا را در سر نداشت به حای آن کلاهی مرین به پرهای چند، چون کلاه پهلوانان و دلاوران بر سر نهاده بود، چشمهای فراح و ماهوش، بیسی کشیده و برگشته بررگتر از بیسی شام مراهق و کوچکتر از بیسی حوای بالغ و رسیده. شخص مجرّبی چون بر وی می بگریست او را پسر دهقانی تصور می کرد، اگر به آن بودی که شمشیری بلند در سدی از چرم حمایل کرده بود، که چون پیاده شدی نه مهمیر موره خوردی، چون سوار بودی بر سرین نارکشش سودی این حوای را اسی بیر بود که به تنهایی سراوار تماشا بود که مردم به بطاراهش ایستاده بودند این اسب یانویی بود از ناحیه نآرن در سس مابین دوارده تا چهارده سال، رنگ زرد، دم سی مو، دست و پا ورم و آماس کرده، نه وقت راه رفتن به اسداده ای سر را پایین می افکند که تا برابر رانو می رسد. فلهدا هرگر او را تعلیمی لارم بود هسور روری هشت فرسگ راه را به وحد و نشاط طی کردی ولی از بدحتی صفات حسه دیگری که این یانو داشت در کمون مانده و به عایت پنهان بود، در ریر مویهای عریب وی و رفتار ناهمچارش که تمام مردم در شحاتن اسب مهارت داشتند، ورود این یانو به موبک از دروازه نوژاسی که قریب نه ربع ساعتی بیشتر اتفاق افتاده بود اثر عربی داشت، که صدمه این اثر تا به خود سوار



بیر می رسید و از این احساس دارتین یان که نام همس حوای بود نه عایت متأثر بود، ریرا که نا کمال مهارت در فون سواری می دید که نا وجود چنین اسی حالی از استهرای مردم نبوده و طرف مصحکه آنها خواهد بود، و نه همین ملاحظه بود که نه هنگامی که پدرش این یانو را به وی بخشید، از آه کشیدن خودداری نکرد اگرچه می دانست که افلاً این یانو دو تومان قیمت دارد، لکن کلماتی را که به وقت هدیه کردن یانو پدرش به وی حطاب کرد نا وجود اینکه قیمتی نداشت محص احترام استماع نمود و آن کلمات چس بود

فررید این اسب در حانه پدرت متولد شده است، در پانزده سال قبل و از آن تاریخ تاکنون در ایسحا بوده، پس تو را لارم است که وی را دوست داری، او را هرگر مفروش بگذار به احل خود در کمال سعادت به آسودگی در پیش تو حان دهد و اگر نا وی به حرب روی رعایت او را حوای حادمی پیر به حای آر

سه تفنگدار

جلد دوم

الكساندر دوما

ترجمه

محمدطاهر میرزا اسکندری طاب نراه



انتشارات هرمس

۱۳۲۵	فصل سحاه و چهارم فرار	۱ ۳۴	فصل بیست و دوم یک سرگذشتی از ماری میسون
۱۳۳۸	فصل سحاه و سحجم کالسکه کواحتور	۱ ۴۹	فصل بیست و سوم آنه اسکارون
۱۳۵۳	فصل سحاه و سحسم حگگونه دارتس بان و بوربور	۱ ۵۹	فصل بست و چهارم بست دو بیس
۱۳۶۳	فصل پنجاه و هشتم حرری از آنور و آرامی	۱ ۶۷	فصل بیست و سحجم یکی از چهل وسیله فرار مسو دو بوهورت
۱۳۷۵	فصل سحاه و سحسم اکوسی ها پیمان خود را سکسد و	۱ ۷۸	فصل بست و ششم دارتس بان نه موقع رسید
۱۳۸۳	فصل سحاه و بهم انتقام	۱ ۸۸	فصل بست و بهم حاده بررگ
۱۳۹۱	فصل سحتم اولیور کرومویل	۱ ۹۶	فصل بست و سحسم تصادف و تلاقی
۱۳۹۷	فصل شصت و یکم اصل رادگان	۱۱ ۵	فصل بست و بهم شحص نیکوکار بروسل
۱۴۰۵	فصل شصت و دوم عیسی مسح	۱۱۱۳	فصل سیام چهار نفر دوست قدیمی
۱۴۱۳	فصل شصت و سوم حگگونه نانت شده که	۱۱۲۲	فصل سی و یکم نلاس روایال
۱۴۲۲	فصل سصت و چهارم سلام بر سلطنتی در روال	۱۱۲۸	فصل سی و دوم کستی رودحانه اوار
۱۴۳۲	فصل سصت و سحجم دارس بان تدبیری ناف	۱۱۳۶	فصل سی و سوم پیس حگ
۱۴۴۵	فصل شصت و ششم ناری لاسکت	۱۱۴۳	فصل سی و چهارم راهب
۱۴۵۲	فصل سصت و هفتم لدن	۱۱۵۴	فصل سی و سحجم طلب آمررس
۱۴۵۹	فصل سصت و هشتم دعوی و حصومت	۱۱۵۹	فصل سی و سحسم کر نمود نه سحن آمد
۱۴۶۸	فصل سصت و بهم ویت هال	۱۱۶۶	فصل سی و هفتم یک رور قبل از حگ
۱۴۷۹	فصل هفادم عمله حات	۱۱۷۸	فصل سی و هشتم صرف عدایی حون رمان سابق
۱۴۸۷	فصل هفادم و یکم به خاطر ناسد	۱۱۸۷	فصل سی و بهم نامه سارل اول
۱۴۹۴	فصل هفادم و دوم شحص رونوشده	۱۱۹۴	فصل جهلم نامه کرومویل
۱۵ ۴	فصل هفادم و سوم حانه کرومویل	۱۲ ۰	فصل جهل و یکم مازارین و مادام هبرت
۱۵۱۲	فصل هفادم و چهارم گمگو	۱۲ ۶	فصل جهل و دوم چگونه مصست رندگان بعضی از اوقاب .
۱۵۲	فصل هفادم و سحجم کسی اکلر	۱۲۱۵	فصل جهل و سوم عمو و برادر راده
۱۵۲۷	فصل هفادم و ششم سراب بوربو	۱۲۱۹	فصل جهل و چهارم اتوت
۱۵۳۵	فصل هفادم و هفتم حکم سربوشت	۱۲۲۹	فصل جهل و سحجم نار یک ملکه که محتاح نه یاری شده
۱۵۴۳	فصل هفادم و هشتم حگگونه موسکتون بعد از آنکه	۱۲۴۱	فصل جهل و ششم در ایکه مدلل شده که
۱۵۵۱	فصل هفادم و بهم مراحت	۱۲۴۹	فصل جهل و هفتم دعای سکرانه فتح لاش
۱۵۵۸	فصل هفادم سفر	۱۲۶۷	فصل جهل و هشتم گدای بست اساس
۱۵۶۴	فصل هفستاد و یکم سه نفر نایب سهسالار	۱۲۸	فصل جهل و بهم برج بست راکه لائوشری
۱۵۷۶	فصل هفستاد و دوم حگ ساراسون	۱۲۸۷	فصل سحاهم سورس و احتلال
۱۵۸۴	فصل هفستاد و سوم راه پیکاردی	۱۲۹۵	فصل سحاه و یکم شورس و احتلال، نافرمانی و سرکسی شد
۱۵۸۹	فصل هفستاد و چهارم حوسناسی ملکه	۱۳ ۹	فصل سحاه و دوم مصست موحب یادآوری می شود
۱۵۹۳	فصل هفستاد و پنجم سلطت مازارین	۱۳۱۷	فصل سحاه و سوم ملاقات

۱۵۹۸	فصل هشتاد و ششم احتیاط و دوران‌دشی
۱۶۰۴	فصل هشتاد و هفتم عقل و رور
۱۶۱۱	فصل هشتاد و هشتم رور و عقل
۱۶۱۷	فصل هشتاد و نهم سرداب محمی مارارین
۱۶۲۴	فصل بودم مکالمه
۱۶۳۱	فصل بود و یکم بورتورا بر بارون سدن و
۱۶۴۱	فصل بود و دوم چگونه با فلم می‌سود کاری کرد
۱۶۵۴	فصل بود و سوم در اینکه ثابت شده که ورود ساه
۱۶۶۴	حاتمه

فصل اول

طیف ریشلیو کاردینال

در یکی از اتاقهای عمارت کاردینال، که سابقاً می‌شاسیم، در پهلوی میزی رانود که در روی او کاعدهای سیار و کتابهای زیاد بود، شخصی نشسته بود که دستها را ستون و تکیه‌گاه سر خود نموده، در پشت بحاری بود که آتش فراوانی در وی می‌سوخت هیزمهای مشتعل می‌ریختند به روی سلسله‌های مدهمی که در وی به کار بردند، روشایی این شعله‌ها از پشت لباس فاجر، این متفکر را روش ساخته و از رونه‌رو نیز شمعدانی با شمعه‌های سیار او را روشی می‌داد کسی که این لباس مخصوص سرخ‌رنگ مرین به ریت‌های مخصوصه و این پیشانی رردرنگ حم شده برای فکر، و این سکوت و تنهایی، و صدای پای متطم قراولان در پایگاه بیرون را می‌دید و این وضع را ملاحظه می‌کرد، گمان می‌کرد که هبور طیف و صورت شالیه کاردینال ریشلیو در عمارت خودش باقی است دریع که این واقعاً همان صورت خیالیه و طیف این شخص بررگ بود به خودش، مملکت فراسه صعیف شده، و قدرت پادشاهی از میان رفته، بررگان کوچک گشته اما مفسد و فته‌حوی و دشمنان از سرحد مملکت تحاور کرده ایها تمام شهادت می‌دادند که ریشلیو بیست و آن که به حای او نشسته طیف او و صورت خیالیه وی است، اما آنچه بهتر و واضحت‌تر از آنچه مدکور شد، معلوم می‌کرد که این لباس سرخ رسمی از کاردینال پیر بیست، این اروای او بود که چنان که گفتیم که او را خیال و طیف ریشلیو به شمار آورده بود تا اینکه خودش و این حالی بودن عمارت از ملارمان حاص و بدمای مخصوص، و پیشگاه عمارت پیر از قراولان و این بود سحمان مسته‌رئین که از کوچه متصل بالا آمده تا اتاق

پارلمانت نه هر حال آحر خواهیم دید که پارلمانت چه خواهیم کرد، مملکت اورلیان و مونترژی را داریم، آنجا رور می‌گذاریم اما آنها که حالا شروع کرده‌اند نه فریاد کشیدن که مارارین پست ناد، بالاخره خواهد فریاد کرد که پست ناد تمام آن اشخاص دیگر، بونه هر کسی در وقتش می‌رسد، ریشلیو که او را تا رده بود تمام بد می‌گفتند و دشمن می‌داشتند، و اکنون که مرده است می‌ستایند، و تمحیدش می‌نمایند، از من کمتر بود ریرا که او را چندین بار بیروش کردند، و اکثر اوقات همین ترس را داشت. ملکه هرگر مرا بیرون نخواهد کرد، و اگر ملت و رعیت مرا محور نمایند که خود را به کنار بکشیم، ملکه بیر نا من هر حا بروم همراه خواهد بود، و آن وقت خواهیم دید که این یاعیان بی‌ملکه و بی‌پادشاه چه خواهد کرد، آه اگر از اهل فرانسه بودم، اگر عریب نبودم، اگر از اصل‌رادگان بودم «

در اینجا به فکر فرو رفته و مستغرق خیالات خود گردید فی‌الواقع محل مارارین به اشکال رسیده و موقع در محاطره بود آن روری که این شش بود وقایعی چند اتفاق افتاده بود که حواس مارارین را بسیار مشوش و محتلط ساخته بود، مارارین که همیشه از راه طمع و حسست نه ده‌نت طمع و لثامت عس گرفتار بود، متصل بر مالیات رعیت می‌افروود و هر روری چیری تازه بر آنها جمع می‌نمود این رعیت بیچاره که غیر از حایو و نفسی چیری برای وی نماده بود دیگر به حان آمده و سای حیرگی گداخته بودند، این تنها نقلی و حکایتی بود، ریرا که ملت که عمارت از اعیان و نحا و طبقه رعیت بودند، در صورتی که رعیت سای فریاد و ناله می‌گذاشت رجال دولت اعتنایی نمی‌کردند، و گوش به ناله آنها نمی‌دادند، اما مارارین حسارت کرده تنها به رعیت پاپی سود بلکه به اعیان بیر حمله کرده و آنها را بیر از خود دور کرده و دواوده منص و شعل را پول گرفته و داده بود، و این اشخاص صاحب شعل و عمل که حدیدالنسق بودند بر صاحبان مناصب قدیمه سربار شده، و رمداحل آنها کاسته می‌شد فلها آنها بیر نه یک حای جمع شده و نا هم عهد و پیمان کردند و نه انحیل قسم خوردند که من بعد هیچ صاحب شعل و عمل حدیدی را قبول نکنند، و در این بات تمکین به احکام دربحانه نمایند. اگر یکی از معاهدین به جهت عصیان از منص و شعل خود دور ماند و

حبات وریر داخل می‌شد و این بود شورش اهل شهر و صدای آشوب صدای تصگ و تپاچه که برای ترسایدن قراولان و مستحفظین حصرت ور؛ پالی روایال یعنی عمارت سلطنتی را احاطه کرده بودند عمارت کاردینال اس خود را عوض کرده نه حای عمارت کاردینال عمارت سلطنتی نامیده می‌شد همچنان که ملت و رعیت صاحب اسلحه شده بودند، پس این طیف و صورت حیالیه ریشلیو «مارارین» بود. زیرا که مارارین تنها بود و خود را صعیه می‌دید نا خود چنین می‌گفت «عیسی که مرا می‌گیرند این است که فرانسو؛ بیستم و از اهل ایتالیا هستم، نه همین عیب بیچاره کوسیبی را کشتند، اگر من بیر می‌گذاشتم مرا بیر می‌کشتند و حال آنکه من بر آنها سدی نکرده‌ام خلاقی نموده‌ام، آلا اینکه قدری آنها را فشرده‌ام، این حمقا نمی‌داسد ک دشمن آنها این ایتالیایی بیست که فرانسه را بد حرف می‌زند، بلکه آنها ی هستند که بر آنها سحان خوب نه لهجه خوب پاریس می‌گویند «

وریر از اینجا تسمی کرد و بار نا خود می‌گفت «آری آری این شورش فته و آشوب شما نه من حمر می‌دهد که حظ مقربان ناپایدار است، اما نای شما بدانید که من از آن مقربان متعارفی معمول بیستم، اگر کت اسکس ا معشوقه سلطنتی خود انگشتری الماس گرانها گرفت، من یک حلقه انگشتر؛ ساده دارم که اسمی و تاریخی. بیش ندارد، اما در محراب کلیسای پالی روایا تقدیس شده است^۱ پس آنها به میل خودشان مرا نمی‌تواند شکسند، مگ آنها نمی‌بسد که نا و خود اینکه متصل فریاد می‌کند که "پست ناد مارارین وقتها بیر فریاد می‌کردند که "رنده ناد مسیو دو بوفورت" و گاهی بیر "رنده نا مسیو لوپرس" و گاهی "رنده ناد پارلمانت"^۲ بسیار خوب مسیو بوفورت د و سانس محوس است و مسیو لوپرس بیر عن قریب به وی لاحق می‌شو اما پارلمانت « در اینجا تسم کاردینال هیئت کیبه و عیطی گرفت که ا سیمای ملایم وی بعید بود، و بار گفت «اما پارلمانت. خوب باش

۱ مصف در اسحا حاسه‌ای نوسه اسب نه این مضمون که خون مارارین هج رسه از مراد سربعی که مانع از اردواج ناسد نداشت فلها آن دوررس ملکه را در حرو نکاح کرده بود و مقصود از حلقه که می‌گوند عمارت از انگسری اسب که در وقت مناکحه داماد و عروس منادله می‌نماد
۲ دیوان ملک